

تاریخیات

(مجموعہ مقالات و تحقیقات تاریخی)

حسین مدرس طباطبائی

(مجموعہ آثار قدیم - ۵)

(SY)
DS 44
M643
2009

2/تاریخیات (مجموعه مقالات و تحقیقات تاریخی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه‌ای دیگر از مقالات قدیم این بنده از سال‌های اواخر دههٔ چهل تا اواخر پنجاه در موضوعات تاریخی، از جمله متن چند سخنرانی که در همان سال‌ها در سمینارهای دانشگاهی داخل و خارج ایراد و پیش‌نویس تایپ شدهٔ آن به تکثیر زیراکسی در اختیار شرکت کنندگان گذارده شده بود. از این دست، و همچنین از مقالات چاپ نشدهٔ تمام یا ناتمام، نمونه‌هایی بسیار در اوراق قدیم نویسنده هست که بیشتر آن‌گرد قدمت گرفته و با در دسترس قرار گرفتن منابع جدید و نشر تحقیقات نو در آن زمینه‌ها، نشر آن نوشته‌های قدیم سودی چندان نمی‌تواند داشت. به همین دلیل، علی‌رغم اصرار ناشر محترم، تنها به چاپ سه نمونه از آن جمله که پیش از این در جایی بدان ارجاع داده یا از آن مطلبی نقل کرده بوده‌ام (و هر یک گواهی روشن بر صدق مدّعی فوق است) رضایت دادم. والحمدلله الذی بنعمته تتم الصالحات.

م.ط

نیوجرسی - ایالات متحده

۲۰۰۹م - ۱۳۸۷ش

(۵)

دیوان مظالم*

در عهد نامه امیر مؤمنان به مالک اشتر آمده است :

«واجعل لذوی الحاجات منک قسماً تفرغ لهم فيه شخصک وتجلس لهم مجلساً عاماً فتتواضع فيه لله الذی خلقک وتقعده عنهم جندک واعوانک من احراسک وشرطک حتی یکلمک متکلمهم غیر متمتع فانی سمعت رسول الله یقول فی غیر موطن : لن تقدس امة لا یؤخذ للضعیف فیها حقہ من القوی غیر متمتع»^۱.

در سیاست نامه خواجه نظام الملک می خوانیم :

«چاره‌ای نیست پادشاه را از آن که در هفته دو روز به مظالم نشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت به گوش خویشان بشنود بی واسطه ، و چند قصه که مهم تر بود باید که عرضه کنند و در هر یک مثالی دهد که چون این خبر در مملکت پراکنده شود که خداوند جهان متظلمان و دادخواهان را در هفته دو روز پیش خویش می خواند و سخن ایشان می شنود همه ظالمان بشکوهند و دست‌ها کوتاه دارند و کس نیارد بیدادی و دست درازی کردن از بیم عقوبت او»^۲.

* فرهنگ ایران زمین ۲۷ (۱۳۶۶): ۹۸-۱۱۸.

۱. نهج البلاغه، چاپ عبد العزیز سید الاهل (بیروت ۱۹۶۳ م): ۵۳۳.

۲. سیاست نامه، چاپ محمد النای کویمن (آنکارا ۱۹۷۶ م): ۱۴.

رسم مظالم نشستن فرمانروایان پیشینه‌ای دراز داشته و در ایران باستان به نقل مآخذ اسلامی سنتی استوار بوده است.^۳ نظام الملک در کتب پیشینیان خوانده بود که «بیشتر از ملوک عجم دکانی بلند بساختندی و بر پشت اسب بر آنجا بایستادندی تا متظلمان که در آن صحرا گرد شده بودند همه بدیدندی و داد هر یک بدادندی».^۴ در دوره اسلامی نخستین کس که سنت مظالم کردن را بر پا داشت امیر مؤمنان بود.^۵ پس از آن در دوره اموی عبد الملک مروان روز خاصی را برای رسیدگی به شکایات مقرر داشته بود که خود در آن روز به تظلمات می‌رسید و آن چه را که به جا می‌دید به قاضی خود ابو ادریس اودی دستور رسیدگی می‌داد.^۶ فرزندان او هشام^۷ و سلیمان^۸ همین رویه را تعقیب نموده و روز خاصی را به عنوان جلوس عام برای این کار قرار می‌دادند.^۹ عمر بن عبد العزیز خود به تمامی شکایات رسیدگی می‌کرد و مسائل را شخصاً بدون ارجاع به قاضی حل و فصل می‌نمود.^{۱۰}

پس از این در دوره عباسی گویا نخستین کس که برای استماع تظلمات و شکایات مردم نشست مهدی (۱۵۸ - ۱۶۹) بود.^{۱۱} هر چند منصور (۱۳۶ - ۱۵۸)

۳. احکام السلطانية ماوردی (بن ۱۸۵۳ م): ۱۳۱-۱۳۲.

۴. سیاست‌نامه: ۱۴.

۵. احکام السلطانية ماوردی: ۱۳۰. نیز ببینید نهج البلاغه: ۵۴۶.

۶. احکام السلطانية: ۱۳۱.

۷. عقد الفرید ابن عبد ربه، چاپ دار الکتب: ۴/۲۰۹ / المحاسن و المساوی ابراهیم بیهقی، چاپ محمد ابو

الفضل ابراهیم (قاهره - ۱۳۸۰): ۲/۲۸۵.

۸. المحاسن و المساوی ۲: ۲۷۱.

۹. ببینید المحاسن و المساوی ۲: ۲۷۱ (یوم هو جالس للعامة).

۱۰. همان مأخذ ۲: ۲۷۱-۲۷۶ / احکام السلطانية: ۱۳۱ و ۱۳۸ و ۱۳۹.

۱۱. مروج الذهب مسعودی، چاپ شارل پلا (بیروت ۱۹۷۴-۱۹۶۵ م) ۴: ۱۶۹ / الفخری ابن الطقطقی (بیروت

نیز نوشته های تظلم مردم را دریافت می‌کرد و بدان پاسخ می‌داد.^{۱۲} پس از مهدی این کار به صورت سنت مستمر دستگاه خلافت در آمد و خلفاء معمولاً هر چندی یک بار برای استماع تظلمات مردم جلوس عام داشتند.^{۱۳} مأمون گویا بیش از گذشتگان به این امر اهتمام داشت^{۱۴} و روز یکشنبه از هر هفته را به این مهم اختصاص داده بود.^{۱۵} پیش‌تر هنگامی که در خراسان بود «هر روز به مسجد جامع مرو آمدی و آن جا مظالم کردی و سخن مردمان بشنیدی و انصاف‌های ایشان بدادی».^{۱۶} مهدی (۲۵۵ - ۲۵۶) آخرین خلیفه عباسی بود که شخصاً برای رسیدگی به مظالم می‌نشست.^{۱۷} او عمارتی چهار در برای این کار بنا نهاده بود که آن را قبه المظالم می‌خواند و همگان را در آن جا به حضور می‌پذیرفت و به شکایات گوش می‌داد.^{۱۸} پس از وی رسیدگی به تظلمات همواره به وزراء و ناظران مظالم که به عنوان نایب خلیفه عمل می‌کردند محول بود و این نکته موجب نارضایتی مردم می‌گردید چنان که قاهر بالله در سال ۳۲۱ برای جلب رضایت عامه وعده می‌داد که پس از آن خود شخصاً به امر مظالم قیام خواهد

« ۱۹۶۰ م): ۱۷۹ / احکام السلطانية: ۱۳۱. نیز ببینید عقد الفرید ۴: ۲۱۲-۲۱۳.

۱۲. المحاسن و المساوی ۲: ۲۸۵.

۱۳. برای هادی ببینید معجم الأدباء یا قوت (قاهره - ۱۹۳۸ م) ۱۵: ۲۴۷ / احکام السلطانية: ۱۳۱ و ۱۵۵، و برای

هارون الرشید همین مأخذ اخیر: ۱۳۱ و ۱۵۶.

۱۴. المحاسن و المساوی ۲: ۲۸۵-۲۷۹ / عقد الفرید ۱: ۳۳ و ۴: ۲۱۵ / النجوم الزاهرة ابن تغری بردی، چاپ

دارالکتب ۲: ۲۲۷. نیز ببینید خاص الخواص ثعالبی (بیروت ج ۱۹۶۶ م): ۸۸.

۱۵. احکام السلطانية: ۱۴۳.

۱۶. زین الاخبار گردیزی، چاپ سعید نفیسی (تهران - ۱۳۳۳ ش): ۱۰۷.

۱۷. احکام السلطانية: ۱۳۱ / مقدمه ابن خلدون (بیروت ۱۹۰۰ م): ۲۲۲.

۱۸. مروج الذهب ۵: ۹۲ و ۹۹ / المحاسن و المساوی ۲: ۳۴۵ / الفخری: ۲۴۶ / احکام السلطانية: ۱۳۶-۱۳۷.

در مصر اسلامی، نخستین کس از فرمانروایان که برای مظالم نشست احمد بن طولون (۲۵۴ - ۲۷۰) بود که در هفته دو روز به این کار اختصاص می‌داد^{۲۰} و چندان در آن اهتمام داشت که مردم از قضات بی‌نیاز شدند تا جایی که گفته‌اند قاضی روزها در محل کار خود چرت می‌زد و تا پایان روز که به خانه باز می‌گشت دو نفر پیش او نمی‌رفتند^{۲۱}. پس از او اخشید (۳۲۳ - ۳۳۴) روزهای چهارشنبه^{۲۲} و سپس کافور (۳۵۵ - ۳۵۷) روزهای شنبه^{۲۳} از هر هفته را به این مهم اختصاص می‌دادند و اهتمام کافور اخشیدی که از دوران نیابت سلطنت خود در سال ۳۴۰ مظالم‌نشینی را آغاز کرده بود^{۲۴} چندان بود که باز بازار قضات را به کلی کساد ساخته بود. پس از آن جوهر نخستین فرمانروای مصر از جانب فاطمیان رسم مظالم‌نشستن را از سر گرفت^{۲۵} و این کار را در روزهای شنبه از هر هفته انجام می‌داد. پادشاهان ممالیک بیشتر اوقات شخصاً مجلس مظالم تشکیل می‌دادند. ۲۸ امیر علاء الدین آیدکین بندقداری در دورانی که به عنوان نایب

۱۹. کامل ابن اثیر (لیدن ۱۸۶۶ م) ۸: ۱۹۳.

۲۰. خطط مقریزی (صیدا - ۱۹۵۹ م) ۳: ۱۲۷.

۲۱. رفع الاصر ابن حجر، چاپ شده در پایان کتاب الولاة والقضاة کندی (بیروت - ۱۹۰۸ م) ۵۱۲ و ۵۱۳.

۲۲. مغرب ابن سعید: ۳۹.

۲۳. رفع الاصر: ۵۷۷ و ۵۸۳ و ۵۸۵.

۲۴. رفع الاصر: ۵۷۷ و ۵۸۳ و ۵۸۵.

۲۵. رفع الاصر: ۵۸۴.

۲۶. خطط ۳: ۱۲۷.

۲۷. وفيات الاعیان ابن خلکان (قاهره ج ۱۹۴۸ م) ۱: ۳۲۹.

۲۸. صبح الاعشى قلقشندی، چاپ دار الکتب ۴: ۴۴ / مقدمه ابن خلدون: ۲۲۲ / نظم دولة سلاطین الممالیک و

رسومهم فی مصر، عبد المنعم ماجد (قاهره ۱۹۶۴ م) ۱: ۱۰۷.

السلطنة مصر در آن دیار حکمفرما بود در مدارس صالحیه مجلس مظالم داشت. ۲۹ الملك الظاهر رکن الدین بیبرس در سال ۶۶۱ در قلعه قاهره مکانی خاص به نام دار العدل بنا نهاد^{۳۰} که در آن جا صبح‌های دوشنبه و پنج‌شنبه (به جز ماه رمضان) برای همین مهم می‌نشست. ۳۱ پس از آن الملك الناصر محمد بن قلاوون در سال ۷۲۲ بنایی جدید برای مجلس مظالم خود ترتیب داد که ایوان کبیر خوانده می‌شد و همان دو روز در آن جا می‌نشست. ۳۲ الملك الظاهر برقوق در سال ۷۸۹ این مجلس را در بنایی که اصطبل سلطانی خوانده می‌شد برقرار داشت. ۳۳ او نخست روزهای یکشنبه و چهارشنبه، و سپس روزهای شنبه و سه‌شنبه را به این مهم اختصاص داد و بعد از ظهر روزهای جمعه را نیز بدان افزود^{۳۴}، و فرزندش الملك الناصر فرج و سپس الملك المؤید به همان روش عمل کردند و پس از آن نیز در قرن نهم استمرار داشت^{۳۵}.

نام دار العدل یادآور دیوانی است که گفته‌اند قباد در حلوان برای تشکیلات مالیاتی خود ایجاد کرد و آن را دیوان عدل خواند. ۳۶ سابقه تأسیس مکانی برای رسیدگی به تظلمات با این نام در دوره اسلامی به روزگار نور الدین محمود زنگی، الملك العادل (۵۴۱ - ۵۶۹) می‌رسد که در دمشق بنایی به نام دار العدل بنیاد نهاد

۲۹. خطط، ۳: ۱۲۸.

۳۰. همان مأخذ ۳: ۱۲۳ / النجوم الزاهره ابن تغری بردی ۷: ۱۶۳.

۳۱. خطط ۳: ۱۲۸ و ۱۲۹.

۳۲. ایضاً ۳: ۱۲۶ و ۱۲۸ / رحلة ابن بطوطه (قاهره - ۱۹۶۴ م) ۱: ۲۵.

۳۳. ایضاً ۳: ۱۲۶ و ۱۲۸ / رحلة ابن بطوطه ۱: ۲۵.

۳۴. ایضاً ۳: ۱۲۸.

۳۵. همان مأخذ و همان صفحه / ابن خلدون: ۲۲۲.

۳۶. الاوائل ابو هلال عسکری (دمشق - ۱۹۷۵ م) ۲: ۱۹۳.

و دو روز در هفته در آن جلوس عام داشت.^{۳۷} پس از وی صلاح الدین ایوبی دو روز دوشنبه و پنجشنبه را به همین مهم اختصاص داده بود و در حضر و سفر بدان می پرداخت.^{۳۸} سلطان محمد بن تغلق پادشاه هند از سال ۷۴۱ به بعد همین دو روز را در میدان جلوی کاخ خود به مظالم می نشست.^{۳۹} سلاطین سلسله های اسلامی سودان نیز در قرن های دوازدهم و سیزدهم در همین دو روز مجلس مظالم داشتند.^{۴۰} در مغرب موحدین^{۴۱} و بنی مرین^{۴۲} روزهایی را برای رسیدگی به تظلمات قرار داده بودند که در میانه قرن هشتم روزهای جمعه بود.^{۴۳}

در ایران پادشاهان غزنوی محمود^{۴۴} و مسعود^{۴۵} مظالم می کرده اند. مسعود هفته ای دو روز^{۴۶} که یکی از آن دو چهارشنبه بود^{۴۷} بدین کار می پرداخت. داعی صغیر در آمل «یک روز به مناظره علم فقه و آداب شریعت و قضا بنشستی و روز دیگر به احکام مظالم و روز دیگر به تدبیر ملک و اقطاع».^{۴۸} ابو جعفر محمد بن احمد الناصر در دهه سوم قرن چهارم «به آمل حکم می کرد و دوشنبه و

۳۷. خط، ۳: ۱۲۸.

۳۸. همان مأخذ و همان جا / مغرب: ۱۹۹.

۳۹. رحلة ابن بطوطه ۲: ۵۳.

۴۰. تشحیذ الازمان محمد بن عمر تونسلی (قاهره - ۱۹۶۵ م): ۱۹۹.

۴۱. صبح الاعشی ۵: ۱۴۴.

۴۲. همان مأخذ ۵: ۲۰۶ / رحلة ابن بطوطه ۱: ۲۵.

۴۳. رحلة ابن بطوطه ۲: ۱۸۲.

۴۴. سیاست نامه: ۸۹.

۴۵. تاریخ بیهقی: ۳۹ و ۱۵۹ و ۶۴۵.

۴۶. همان مأخذ: ۳۹.

۴۷. ایضا: ۱۵۹ و ۶۴۵.

۴۸. تاریخ طبرستان، سید ظهیر الدین مرعشی (تهران - ۱۳۴۵ ش): ۱۵۱ / تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ۱: ۲۴۸.

پنجشنبه بار دادی و قضاء حاجات مسلمانان کردی و یکشنبه و چهارشنبه به مناظره علماء اسلام نشست»^{۴۹}. اوزون حسن آق قویونلو نیز دو روز هفته را برای مظالم می نشست و جانشینان او از وی پیروی می کرده اند.^{۵۰} از صفویان عباس اول به خصوص در سفرها به غوررسی عجزه و مساکین مشغول می شد^{۵۱} و عباس دوم هفته ای یک روز متظلمان را به حضور می پذیرفت.^{۵۲}

وصف مجالس مظالم خلفاء و پادشاهان و طرز ترتیب و ترکیب و نحوه عملکرد آن در ادوار مختلف در مناطق گوناگون در مأخذ مربوط آمده است.^{۵۳}



دیدیم که خلفاء عباسی تا اواسط قرن سوم گاه شخصاً برای استماع تظلمات جلوس عام داشتند، ولی به استثناء دوره مهتدی که به رسیدگی مداوم و مرتب به شکایات و مظالم اهتمام تمام داشت این مهم علی الاصول جزء وظایف وزراء شمرده می شد،^{۵۴} حتی پیش از آن که خلفاء از جلوس مظالم خودداری کنند. در

۴۹. ابن اسفندیار ۱: ۲۹۶.

۵۰. رساله دیوان مظالم دوانی (نسخه خطی شماره ۶ / ۱۰۲۱ دانشگاه): ۳۹ پ.

۵۱. تاریخ عباسی منجم یزدی (نسخه خطی شماره Add.27241 کتابخانه بریتانیا): ۲۷ پ و ۲۷۴ پ و ۲۹۱ پ و جز اینها (به نقل Rohrborn در کتاب نظام ایالات در دوره صفویه: ۹۸-۹۹).

۵۲. عباس نامه: ۱۷۵ و ۱۹۰.

۵۳. از جمله وصف مجلس مظالم فاطمیان در خط ۲: ۲۴۴ و ۳: ۱۲۷-۱۲۸. نیز صبح الاعشی ۳: ۵۲۹ /

وصف مجلس ممالیک در خط ۳: ۱۲۹-۱۳۰ و صبح الاعشی ۴: ۴۴ و رحلة ابن بطوطه ۱: ۲۵ و حسن المحاضرة سیوطی ۲: ۱۲۷ / وصف مجلس احمد بن طولون در رفع الاصر: ۵۱۳ و مجلس کافر در همان مأخذ ۵: ۲۰۶ / وصف مجلس موحدین در صبح الاعشی ۵: ۱۴۴ و مجلس بنی مرین در همان مأخذ ۵: ۲۰۶ / وصف مجلس صلاح الدین ایوبی در النجوم الزاهرة ابن سعید: ۱۱۹ / وصف مجلس سلاطین سودان در تشحیذ الازمان: ۱۹۹-۲۰۱.

۵۴. صبح الاعشی ۳: ۴۸۳.

دورهٔ هارون یحیی بن خالد برمکی^{۵۵} و فضل بن سهل و حسن بن سهل،^{۵۶} و در زمان معتصم احمد بن عمار،^{۵۷} و در روزگار مقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰) ابن الفرات^{۵۸} و حسین بن قاسم،^{۵۹} و در دوران معتضد (۲۷۹ - ۲۸۹) عبید الله بن سلیمان کلوذانی^{۶۰} به این مهم پرداختند. صاحب بن عباد در دولت آل بویه^{۶۱} و وزراء خلافت فاطمی مصر از بدر جمالی وزیر المستنصر بالله به بعد^{۶۲} و برخی پیشینیان آنان^{۶۳} نیز به همین روش عمل می‌کردند. روزهای جلوس وزراء برای مظالم در دولت فاطمی معمولاً دو روز بود.^{۶۴} ابو الفرج بن کلس (وزیر نزار بن معز از سال ۳۶۸ تا ۳۸۰) هر روز صبح پس از نماز مجلس مظالم داشت.^{۶۵} در خلافت عباسی وزراء نخست روزهای جمعه^{۶۶} و بعدها روزهای سه شنبه^{۶۷} برای مظالم می‌نشسته‌اند.

در ولایات نظر مظالم یا قضاء مظالم به عنوان منصبی دیوانی از اواخر قرن اول

۵۵. اغانی، چاپ دار الکتب ۵: ۹۰ / المحاسن والمساوی ۲: ۲۸۵.

۵۶. عقد الفرید ۴: ۲۲۰.

۵۷. الاوائل ابو هلال عسکری ۲: ۱۰۴.

۵۸. الوزراء صابی، چاپ عبد الستار احمد فراج (قاهره - ۱۹۸۵ م): ۷۶.

۵۹. تجارب الامم مسکویه ۵: ۲۱۹.

۶۰. الوزراء صابی: ۲۷.

۶۱. ببینید خاص الخاص ثعالبی: ۷۳ و ۹۳ و ۹۴.

۶۲. خطط ۳: ۱۲۷.

۶۳. وفيات الاعیان ۶: ۲۸.

۶۴. خطط ۳: ۱۲۷.

۶۵. وفيات الاعیان ۶: ۲۸.

۶۶. الوزراء صابی: ۲۷ / صلة تاریخ الطبری عریب قرطبی، چاپ محمد ابو الفضل ابراهیم در ذیل تاریخ الطبری

(قاهره - ۱۹۷۷ م): ۶۷.

۶۷. الوزراء: ۷۶.

هجری وجود داشت. عامر بن شراحیل شعبی درگذشتهٔ ۱۰۳ در روزگار امارت بشر بن مروان در کوفه ناظر مظالم آن منطقه بود.^{۶۸} علی بن جهم در دوره متوکل والی مظالم حلوان^{۶۹} و قاضی علی بن محمد تنوخی در گذشتهٔ ۲۶۴ از طرف ابن مقلهٔ وزیر ناظم مظالم اهواز^{۷۰} بودند. در مرکز خلافت نیز معمولاً یکی از وزراء این سمت را عهده‌داری می‌نمود که ناظران مظالم ولایات از جانب او تعیین می‌شدند. فی المثل جعفر برمکی در زمان هارون وزیر و ناظم مظالم بود.^{۷۱}

اندک اندک و به مرور ایام دیوانی جدید با نام دیوان مظالم یا قضاء مظالم به تشکیلات حکومت افزوده شد که گاهی زیر نظر قاضی القضاة^{۷۲} و بسیاری اوقات زیر نظر افرادی خاص و مستقل از سایر مقامات اداره می‌شد. در خلافت عباسی بغداد افرادی همچون احمد بن ابی دواد قاضی^{۷۳} و فرزندش محمد بن احمد تا سال ۷۴۲۳۶ و یحیی بن اکثم در سال ۷۵۲۳۷ و ثمل خادمهٔ مادر المقتدر بالله در سال ۷۶۳۰۶ و علی بن عیسی الجراح در گذشتهٔ ۷۷۳۳۴ و ابو محمد حسین بن موسی تا سال ۷۸۳۸۰ و سپس فرزندش شریف رضی از این سال به

۶۸. اغانی ۲: ۳۴۹.

۶۹. همان مأخذ ۱۰: ۲۱۰.

۷۰. معجم الادباء یاقوت ۱۴: ۱۶۴.

۷۱. الاحکام السلطانیة: ۱۵۶.

۷۲. خطط ۳: ۱۲۷ / طبقات الشافعیة سبکی ۲: ۱۱۳-۱۱۴. نیز ببینید رفع الاصر ابن حجر: ۵۵۲ و ۵۵۶ و ۵۷۲ /

وفیات الاعیان ۱: ۶۷ و ۷۲-۷۳ / النجوم الزاهرة ابن تغری بردی ۲: ۲۹۰ و ۳۰۰.

۷۳. وفيات الاعیان ۱: ۶۸.

۷۴. همان مأخذ ۱: ۶۷ و ۷۲-۷۳ / النجوم الزاهرة ابن تغری بردی ۲: ۳۰۰.

۷۵. وفيات الاعیان ۱: ۶۷ / النجوم الزاهرة ۲: ۲۹۰.

۷۶. صلة تاریخ الطبری: ۶۷.

۷۷. تجارب الامم ۵: ۲۷-۲۸ و ۲۱۲-۲۱۳ و ۲۱۹ و جز اینها.

۷۸. الوافی بالوفیات صفدی ۲: ۳۷۴ / بیمة الدهر ثعالبی (بیروت - ۱۹۷۹ م) ۳: ۱۳۲ / منتظم سبط ابن جوزی ۷:

بعد^{۷۹} عهده‌دار این دیوان بوده‌اند. در مصر نیز افرادی مانند محمد بن عبیده بن حرب در سال ۸۰۲۷۳ و محمد بن احمد بن الحداد در ۸۱۳۲۴ و عتیق بن حسن الصباغ در ۸۲۳۳۱ و احمد بن المنهال التونسی در ۸۳۳۶۸ و عبد الله بن ابی ثوبان در روزگار معز (۳۶۲-۳۶۵) و مالک بن سعید الازرقی در ۸۵۴۰۱ و رزیک بن طلائع بن رزیک در گذشته^{۸۶} ۵۵۷ به این منصب گماشته شده‌اند. عبد الرحمن بن موسی در دستگاه خلافت اموی اندلس در سال ۳۶۱ وزیر صاحب مظالم المستنصر بالله بوده است^{۸۷}. در دولت ممالیک مصر این مقام به نائب السلطنه یا صاحب الباب (حاجب الحجاب «وزیر دربار») یا والی بلد محول بود و حکم سیاست خوانده می‌شد.^{۸۸} در ایران در دوره اسماعیل دوم صفوی در سال ۹۸۴ دیوانی به نام دیوان عدالت تشکیل شد و احمد بیگ اغلی استاجلو با سمت پروانچی عجزه و مساکین عهده‌دار رسیدگی به تظلمات مردم بود^{۸۹}. چنین تشکیلات با نام‌های مشابه در ادوار بعد تاریخ ایران (از جمله چندی در روزگار

۷۹- ۲۲۶- ۲۲۷ ذیل وقایع سال ۳۹۴. متن فرمان تفویض این منصب به او از سوی مطیع (۳۳۴-۳۶۴) در صبح الأعی ۱۰: ۲۴۳- ۲۴۷ آمده است.

۷۹. متن فرمان تفویض این منصب به او در صبح الأعی ۱۰: ۲۴۷- ۲۵۴.

۸۰. خطط ۳: ۱۲۷.

۸۱. رفع الاصر: ۵۵۲ و ۵۵۶.

۸۲. همان مأخذ: ۵۷۲.

۸۳. ایضا: ۵۹۱.

۸۴. ایضا: ۵۸۷.

۸۵. ایضا: ۶۰۴.

۸۶. خطط ۳: ۱۲۷.

۸۷. المقتبس ابن حیان (بیروت ج ۱۹۶۵ م): ۸۶.

۸۸. خطط ۳: ۱۲۷ و ۱۲۹ / صبح الأعی ۳: ۴۸۳.

۸۹. خلاصة التواریخ قاضی احمد قمی، چاپ احسان اشراقی ۲: ۶۲۷.

ناصر الدین شاه)، در تشکیلات حکومتی مغولی هند و در ترکستان اسلامی^{۹۰} و سایر نقاط وجود داشته است. در دوره جدید نیز دیوانی با نام دیوان مظالم در سعودی به سال ۱۳۷۵^{۹۱} و سازمان مشابهی در مصر^{۹۲} به وجود آمده، و دیوان عدالت اداری که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پیش‌بینی شده به نوعی ادامه همان سنت اسلامی است.



صاحب مظالم یا والی مظالم در ادوار نخست از قدرت شایانی برخوردار بود به حدی که گاه وزراء شرط قبول وزارت خود را آن قرار می‌دادند که کسی جز آنان متصدی مظالم نشود.^{۹۳} لیکن در ادوار بعد در بسیاری از موارد جنبه تشریفات به خود می‌گرفت و به شکایات متظلمان واقعی گذارده نمی‌شد یا با جواب‌های سربالا و نامفهوم مواجه می‌گردید.^{۹۴}

مهم‌ترین فرق دستگاه مظالم با تشکیلات قضائی که فلسفه وجود و اساس امتیاز دیوان مظالم بود آن بود که قاضی در چهارچوب ضوابط باب قضاء از فقه اسلامی عمل می‌کرد و ناچار مقید و ملزم به رعایت قواعد و قوانین آن باب بود که برای ثبوت دعاوی و حل و فصل مخاصمات، احکام و شرایط خاص داشت و امکان استفاده از خشونت و ارعاب و سایر وسائل روانی و جسمانی که در کشف

۹۰. رجوع شود به کتاب Schwarz در باب ترکستان: ۲۱۰.

۹۱. رجوع شود به مقاله «قضاء المظالم فی الشریعة الاسلامیه و تطبیقه فی المملکه العربیه السعودیه» در مجله «ادارة قضایا بالحکومه»، شماره ۴ سال ۱۸ (۱۹۷۴ م).

۹۲. مذاکرات فی نظام الحکم والادارة فی الدولة الاسلامیه، از عمر شریف (قاهره ۱۹۷۹ م): ۱۱۹.

۹۳. تجارب الامم ۵: ۲۱۹.

۹۴. قانون دیوان الرسائل ابن الصیر فی (قاهره - ۱۹۰۵ م): ۱۵۱.

حقیقت سودمند توانست بود وجود نداشت. چنین حالت هر چند که لازمه هر نظام عادلانه قضائی، و در حالت عادی و در جو مدنیّت و اخلاق به خوبی کارساز و کارآمد است لیکن راه برای سوء استفاده نادرستان و نابکاران فراوان دارد. اصولاً کشف حیلہ گریها و جعل و تزویرها و نادرستیها در روال عادی دستگاههای عادلانه قضائی جز با تدبیر و فراست و کاردانی و تیزهوشی و تجربه و دانش عملی قاضی کمتر میسر است و در نتیجه امکان حق و ناحق شدن‌ها به نحوی خارج از اختیار قاضی فراوان وجود دارد. بنیاد کار دیوان مظالم در طرف مقابل بر قدرت و هیبت والی مظالم، و رعب و هراس سیاست و یاسای او بود^{۹۵} و چون عملکرد آن به جای شهادت شهود - یا دست کم مقدم بر آن - بر بررسی شرایط و اوضاع، و تشخیص اهل خبره و رعایت شواهد جنبی و خارجی، و استفساراتی که قاضی شرعاً مجاز به انجام آن نیست متکی بود^{۹۶} لا جرم در مقام عمل در مقابله با تزویرها و نادرستیها و در کشف حقیقت کارآمدتر می افتاد.

نحوه عملکرد دیوان مظالم و سایر فرق‌های آن با دستگاه قضاء، و خصائص و اوصاف والی مظالم در مآخذ دیوانی اسلامی^{۹۷} و در فرمان‌های مربوط به این منصب^{۹۸} به تفصیل آمده و چند بحث و تحلیل جدید نسبتاً خوب نیز در باب آن

۹۵. ببینید مقامات حریری (بیروت - ۱۹۵۸ م): ۲۰۸.

۹۶. رجوع شود به فرمان تصدی همین منصب از الطائع لله برای شریف رضی در صبح الأعیسی ۱۰: ۲۵۲، و فیه: «ولایتی الحاکم وصاحب المظالم واحده، الا ان الحاکم یعمل علی ما ثبت و ظهر و صاحب المظالم یفحص عن ما غمض و ستر».

۹۷. از جمله در کتاب الخراج و صنعة الكتابة قدامة بن جعفر کاتب، بخش پنجم (تهران - ۱۳۵۳ ش): ۶۶-۶۷ / خطط ۳: ۱۲۶ / قانون دیوان الرسائل: ۱۵۱-۱۵۵ / صبح الأعیسی ۶: ۲۰۲-۲۱۰ و جز اینها.

۹۸. از جمله در صبح الأعیسی ۱۰: ۲۲۳-۲۵۴.

انجام گرفته است^{۹۹}.

جامع‌ترین وصف و تحلیل در این باب در احکام السلطانیة ماوردی دیده می‌شود^{۱۰۰}. جلال الدین محمد بن اسعد دوانی، دانشمند مشهور نیمه دوم قرن نهم (درگذشته ۹۰۵ - ۹۰۸) نوشته ماوردی را در این مورد تلخیص کرده و با افزودن برخی نکات سودمند در باره وضع قضاء در روزگار خود به صورت رساله‌ای مفرد در آورده است که در اینجا به جای ترجمه و تحلیل مستقیم مطالب ماوردی، به نقل آن رساله بر اساس دو نسخه خطی شماره ۶ / ۱۰۲۱ و ۴ / ۷۲۶۵ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مبادرت می‌رود:

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين في التتميم والصلاة على نبيه المبعوث لرفع معالم الدين القويم و دفع مظالم الخيل الذميمة و على آله و صحبه المقتفين لانه الكريم السالكين لصراطه المستقيم .

۹۹. از جمله مقاله Amedroz در مجله Journal of Royal Asiatic Society سال اول، صفحات ۶۳۵-۶۷۴ /

بحث مظالم در کتاب Emil Tyan با نام Histoire de L'organisation en pays d'islam (چاپ لیدن ۱۹۶۰ م)، صفحات ۴۳۳-۵۲۵ / مقاله محمد ابو زهره با عنوان «ولاية المظالم في الاسلام» در مجموعه الحلقة الدراسية لاولى للقانون والعلوم السياسية (قاهره / ۱۹۶۰ م). نیز ببینید السلطات الثلاث سليمان محمد الطماوی (قاهره - ۱۹۷۳ م): ۴۱۲-۴۲۱ / نظام الاسلام و هبة الزحيلي (بن غازی - ۱۹۷۴ م): ۳۰۱-۳۰۷ / الحضارة الاسلامية في القرن الرابع الهجري ادم منز (قاهره - ۱۹۴۷ م): ۳۲۳-۳۲۷ / المؤسسات الادارية في الدولة العباسية حسام السامرائي (بغداد - ۱۹۷۱ م): ۲۶۳-۲۶۷ / نظم الفاطميين و رسومهم في مصر عبد المنعم ماجد (قاهره - ۱۹۵۳ م): ۱-۱۵۵ / ۱۶۱ / نظم دولة سلاطين المماليك همو ۱: ۱۰۶-۱۱۴ / تاريخ الدولة الفاطمية حسن ابراهيم حسن (قاهره - ۱۹۵۸ م): ۳۲۰-۳۲۳.

۱۰۰. صفحات ۱۲۸ تا ۱۶۴ از چاپ مورد استفاده ما (بن - ۱۸۵۳ م).

این بعضی مسائل است متعلق به دیوان مظالم که از کتب معتبره مثل احکام سلطانی - که اقصی القضاة امام ابوالحسن ماوردی که امام عصر خود بود تصنیف کرده و معتبران ائمه اعتبار کرده‌اند و عمل به آن نموده‌اند و دیگر کتب و قواعد استنباط می‌رود. امید که والیان احکام که ولایه اهل اسلام‌اند مطالعه نمایند و به آن عمل کنند تا مستحق ذکر جمیل در دنیا و اجر جزیل در عقبی شوند و به وسیله ایشان حقوق مسلمانان ضایع نشود و نظام مصالح بندگان خدای تعالی اختلال نیابد. و اولاً این مسائل معروض حضرت سلطنت شعار مکرمت دنار، خلف الملوک الکبار و السلاطین ذوی الاقتدار، ملاذ البرایا من الضنک والهک نظام السلطنه والدوله والدين علاء ملک ایدہ الله تعالی لتأييد الدين و وقته لنظم مصالح المسلمین می‌گردد. چه در این ایام که این فقیر از وطن مألوف و مسکن معروف دور افتاده، در خطه لار پای افتقار در دامن انکسار کشیده اتفاق تلفیق آن افتاد. ان شاء الله به مطالعه آن و عمل بر آن موفق، تا سبب رضای باری و رستگاری و رفاهیت باشد و الموفق معان والله المستعان.

نموده می‌شود که نظر در مظالم عبارت است از یاری دادن مظلومان و دفع تعدی ظالمان. پس حاکم دیوان مظالم باید که سیاست و مهابت او بیش از قضاات باشد بلکه با قدری بزرگ و هیبتی عظیم و نفاذ حکم و ورع تمام باشد مثل سلطان یا امیر یا وزیر یا کسی که اهلیت یکی از این امور داشته باشد تا مردم از مهابت و جلالت او ترسان باشند و از تزویر و دروغ و حيله اجتناب نمایند تا حق ظاهر شود و مهمات مسلمانان معوق نماند. چه قاضی را دوافع شرعیه که صورت مشروع داشته باشد و به حقیقت تزویر باشد می‌باشد شنید و به این سبب حقوق

مردم در عقده تسویف و تعطیل می‌افتد، و صاحب دیوان مظالم به حسب رأی سدید و حدس صائب می‌تواند بود که بعضی از این امور مسموع ندارد و حکم نماید چنان که مفصلاً بعد از این معلوم خواهد شد. و دیگر آن که مهابت و سیاست صاحب دیوان مظالم مانع است از آن که به حیل و تزویر حقوق را اخفاء کنند و به توجه حاکم عادل صاحب دیوان مظالم بی تأخیر و تعلل ظاهر می‌شود، و اموری که در محاکم چند سال معوق می‌ماند به یک مجلس که حاکم دیوان مظالم متوجه شود فیصل می‌یابد و حق ظاهر می‌شود. اگر سلطان خود متوجه دیوان مظالم نشود و کسی به جهت آن نصب نکند مقصر باشد در حق رعایا.

و حضرت رسالت پناه مصطفوی علیه افضل التحیات والتسلیمات به نفس انفس خود نظر در مظالم فرموده و به طریق دیوان مظالم حکم کرده میان زبیر بن العوام و یکی از انصار که میان ایشان در شرب آب مناقشه بوده و بستان زبیر بالاتر و اسبق بود و حضرت فرمود که «اسق یا زبیر ثم الانصاری» یعنی اول تو که زبیری آب ده بستان خود را، بعد از آن انصاری آب دهد. پس انصاری گفت «لأنه ابن عمته» یعنی از جهت آن که او پسر عمه توست. پس حضرت رسالت پناه غضب فرمود و گفت: ای زبیر آب را روان کن تا زمانی که به هر دو کعب رسد بعد از آن رها کن.

و مثل آن منقول است که سلیمان پیغمبر علی نبینا و علیه الصلاة والسلام حکم فرمود میان دو زن که دعوی طفلی می‌کردند و هر یک می‌گفتند که این فرزند از آن من است، و سلیمان تحقیق حال به این وجه فرمود که گفت که فرزند را به دو پاره کنم و هر کدام را پاره‌ای بدهم. آن کس که اجنبی بود اضطرابی ننمود و آن کس که فی الواقع مادر بود اضطراب بسیار نمود و گفت این فرزند از آن او باشد.

و قصه یوسف که زلیخا نسبت به او می‌کرد که قصد او کرده و حال آن که امر بر عکس بود که زلیخا قصد یوسف نموده بود، و بر این وجه فیصل نمودند که ببینند که پیراهن یوسف از پیش دریده یا از قفا، و چون دیدند که پیراهن از قفا دریده معلوم کردند که زلیخا خلاف واقع می‌گوید و یوسف صادق است (چنان که در قرآن مجید مذکور است) از این قبیل است که به قرینه حکم شده.

و هیچ یک از خلفاء چهارگانه نظر در دیوان مظالم نکرده‌اند چه در زمان ایشان بی انصافی آن سان غالب نبود و به حکم قضا مخالفت مرتفع می‌شد. بعد از آن چون تزویر و زور و تغلب و تطاول در میان مردم ظاهر شد عبد الملک مروان روزی تعیین کرد برای نظر در حال متظلمان، و چون او را در مسأله‌ای اشکالی می‌شد از قاضی ابو ادریس اودی که مفتی آن زمان استفسار می‌کرد. و چون جور حاکمان و متغلبان و تزویر مردم زیاد شد و احتیاج به زیادتی توجه بود عمر بن عبد الغزیز به نفس خود به نظر در مظالم مشغول می‌شد تا مظالم بنی امیه باز می‌داد و با ایشان سختگیری می‌کرد تا به حدی که به او می‌گفتند که می‌ترسیم که در عاقبت از این مرد خللی واقع شود، در جواب گفت که هر روزی که از آن ترسم کمتر از روی قیامت خواهد بود.

پس از [آن] خلفای عبّاسی مهدی، پس هادی، پس رشید، پس مأمون، ایشان به نفس خود به دیوان مظالم مشغول می‌شدند. و منقول است که مأمون روز یک شنبه در دیوان مظالم می‌نشست. و امام فخر الدین رازی در «مناقب شافعی» می‌گوید که هارون الرشید در آخر محمد بن حسن شیبانی را حاکم دیوان مظالم ساخته بود و ابو یوسف را که هم شاگرد ابو حنفیه بود قاضی ساخته بود. و در آخر خلفای عبّاسی مهدی نیز به ولایت دیوان مظالم مشغول می‌شد. و قبل از

اینها ملوک عجم این معنی را از ارکان قواعد عدل و سلطنت دانستندی و در این باب اهتمام تمام به جای آوردندی. و در جاهلیت، قریش نیز همین طریق پیش گرفتند چنان که عبّاس و ابو سفیان و رؤسای قریش در مکه سوگند یاد کردند و عهد بستند که به رد مظالم مشغول شوند و نگذارند که هیچ کس بر کسی ظلم کند و حضرت رسالت پناه علیه الفضل الصلوات در آن وقت بیست و پنج ساله بود و با ایشان بود در خانه عبد الله بن جذعان، و بعد از نبوت آن حضرت فرمود: «ما یزیده الاسلام الا شده» یعنی زیادت نمی‌کند دین اسلام بر این امر الا سختی و محکمی، یعنی دین اسلام ناسخ آن نیست بلکه آن را محکم تر می‌سازد. و سلطان باید که یک روز برای نظر در این دیوان معین گرداند. و اگر سلطان رجوع ولایت دیوان مظالم به شخصی دیگر کرده باشد باید که همه روزه به این امر اقدام نماید. و پادشاه عدالت پناه مؤید من عند الله بمزید النصر و العدل و الاحسان، السلطان بن السلطان ابو النصر حسن بیک بهادر خان انار الله برهانه در این باب اعتنا و اهتمام تمام داشتند، و ارکان دولت او که به ایالت ممالک موسوم می‌شوند همین طریقه مسلوک می‌نمودند و آن روز را «دیوان بزه مسکین» نام نهاده بودند و در هفته دو روز برای همین مهم می‌نشستند. و الحق تا آن حضرت و اخلاف اشراف او به تخصیص پادشاه بزرگ جم جاه اسکندر سپاه یعقوب بیک بهادر خان احله الله فرادیس الجنان در میان بودند زمانه نورانی بود و کافه عباد الله و بلاد الله در مهد امن و امان بودند و میامن برکات در حرث و نسل ظاهر بود. امید آن که به میامن اصحاب قلوب رفاهیتی در میان مسلمانان ظاهر شود و از این ظلم و بلا و ضیق و غلا خلاص یابند. ان شاء الله تعالی.

و همانا این معنی که عادت اسلاف اشراف سلاطین لار از قدیم الایام باز به این

مستمر شده که در یک هفته دو روز در بارگاه مجتمع می‌شوند و افاضل و اصحاب وزارت و حجاب خود را در آن مجمع حاضر می‌کنند از این قبیل بوده. و چنان که سابقاً نقل رفت روز یکشنبه که اول دیوان ایشان است موافق آن است که مأمون خلیفه تعیین کرده بود و در آن روز فصل قضایای دیوان مظالم می‌کرده. پس باید که در آن مجلس به مقتضای احکام سلطانی عمل فرمایند و به نفس نفیس خود به غور مهمات و معاملات مردم برسند، و بی پروایی را دخل ندهند که خدای تعالی از ایشان سؤال خواهد کرد، و به آن که حواله به دیگری کرده باشند از گردن ایشان ساقط نمی‌شود و اگر خللی در امری واقع شود این خطاب با ایشان خواهد بود: «یا راعی السوء شربت اللبن و اكلت اللحم ولم تجبر الكسر». و باید که سهل الحجاب باشد یعنی ارباب تظلم را به او راه باشد و در مجلس او حامیان و اعوان و قضات و حکام و فقهاء و دبیران و گواهان و جمعی که اهل خبرت باشند حاضر باشند.

و نظر دیوان مظالم مشتمل است بر ده قسم:

اول - نظر در تعدی حاکمان بر رعیت. پس باید که متفحص احوال حکام باشد تا اگر ضعیف باشند قوت دهد و اگر ظالم باشند منع کند یا تبدیل. و عمر بن عبد العزیز در اول خلافت خطبه کرد و در آن گفت: «وصیت می‌کنم شما را به پرهیزکاری خدای تعالی که غیر از آن فایده ندارد و رحم نمی‌کند خدای تعالی الا بر اهل آن، و به خدای سوگند که اگر نه سنتی چند حق بودی که آن را میرانیده‌اند و من آن را زنده کرده‌ام و سنتی چند باطل که زنده گردانیده بودند و من آن را میرانیدم نخواستمی که قدر یک فواق شتر زنده باشم. آخر خود را به صلاح

آورید تا دنیای شما را به صلاح آورند».

دوم - نظر در جور عاملان در تحصیل مال تا اگر زیادتی گرفته باشند باز گردانند و اگر تسلیم بیت المال کرده باشند از آنجا باز دهند.

سوم - نظر در محاسبات اهل دیوان تا عدالت ایشان در داد و ستد معلوم کند. و در این سه قسم احتیاج به آن نیست که کسی از حاکم دیوان مظالم طلب کند بلکه می‌باید خود بی طلب غیر به غور رسد.

چهارم - نظر در تظلم ارباب و ظایف و مواجب تا اگر عمال بر ایشان حیف کرده باشند و حق ایشان کم کرده باشند اگر پیش عمال باشد از ایشان باز ستاند و به مستحقان رساند، و اگر به بیت المال داده باشند از آنجا باز دهد. بعضی از عاملان مأمون خلیفه به او نوشت که لشکریان ظلم کردند و غارت کردند، مأمون به او نوشت که اگر تو را عدل بودی ایشان ظلم نتوانستندی کردن و اگر تو را قوت بودی ایشان غارت نتوانستندی کردن، و او را عزل کرد.

پنجم - در مغضوبات نظر کند. اگر در تصرف دیوان باشد و حاکم داند به ارباب آن رساند اگر چه ایشان طلب نمایند، و اگر حاکم نداند که هر گاه خداوندان طلب کنند نظر در دفتر دیوان کند اگر در آنجا ثبت باشد که فلان ملک از فلان مالک گرفته‌اند به مجرد همین باز به مالک رساند و احتیاج به گواه و بینه نباشد، و اگر در تصرف دیگری باشد به یکی از چهار چیز از او باز توان گرفت یا اقرار صاحب ید یا علم حاکم که خود داند که به غضب در دست اوست یا بینه مدعی یا به استفاضه و شهرت، زیرا که چون شهادت به استفاضه جایز است حکم حاکم به طریق اولی که جایز باشد.

ششم - نظر در اوقاف . اگر وقف عام باشد رعایت شرط واقف نماید و به مقتضای آن عمل کند ، و در این صورت دفتر عاملان وقف یا عاملان سلطنت یا مکتوبانی که بر نفس حاکم صحت آن غالب باشد مثل پروانجات سلاطین و حکام کافی است و اگر چه گواه نباشد ، و در این ماده احتیاج به طلب کسی نیست . و اگر وقف خاص باشد و مستحق آن قومی معین باشند موقوف بر طلب و تظلم ایشان باشد و بی طلب ایشان بر حاکم نظر در آن واجب نباشد مگر آن که معلوم باشد که ایشان نمی دانند .

هفتم - تنفیذ حکمی که قاضی از تنفیذ آن حکم عاجز باشد یا از جهت ضعف قاضی یا از جهت تعزز و قوت صاحب ید .

هشتم - تنفیذ حکمی که محتسب از تنفیذ آن عاجز بوده باشد .

نهم - رعایت عبادات ظاهره و شعائر دین چون جمعه و عیدین و حج و عزا .
دهم - نظر میان خصمان و متنازعان تا حکم کند میان ایشان به وجه شرع در چیزی چند که قاضی را جایز نیست .

و فرق میان نظر حاکم مظالم و نظر قضات از ده وجه است :

اول - آن که می باید که هیبت و شوکت این حاکم بیش از قاضی باشد تا تواند که آنچه قاضی از آن عاجز باشد یا او را شرعاً جایز نیست به عمل آورد .

دوم - آن که نظر این حاکم فراخ تر است از نظر قضا ، چنان که شرعاً او را چیزی چند جایز است که بر قاضی جایز نیست مثل آن که در صورتی که او را

شکی باشد از صاحب ید استفسار کند که چگونه به او رسیده تا حق و باطل آن معلوم شود .

سوم - آن که می تواند که خصمان را ترسانیده ، بیم بسیار دهد و کشف اسرار و اسباب و امارات نماید تا حق ظاهر شود .

چهارم - آن که چون ظلم از کسی ظاهر شود او را تأدیب و زجر بلیغ نماید .

پنجم - آن که چون او را شکی باشد با وجود آن که بینه اقامه کرده باشند حکم موقوف دارد تا وقتی که از قراین و امارات و اهل خبرت احوال نیکو تحقیق نماید . و قاضی را در مثل این حال تأخیر حکم و موقوف داشتن نمی رسد مگر به رضای خصمان که اگر بی رضای ایشان تأخیر کند آثم باشد .

ششم - آن که او را می رسد که حواله خصمان بر متوسطان کند تا میان ایشان توسط کنند ، و قاضی را نمی رسد الا گاهی که خصمان راضی باشند و اگر بی رضای ایشان کند خصمان را می رسد که قبول نکنند و قاضی آثم باشد .

هفتم - آن که او را می رسد که گواهان را سوگند دهد چون او را شکی باشد .

هشتم - آن که او را می رسد که خصمان را بسپارد و ملازمه فرماید تا زمانی که حقیقت حال معلوم گردد .

نهم - آن که او را می رسد که گواهان را پیش خود طلب و استماع شهادت ایشان کند و اگر چه دعوی چنان که در محکمه ها معهود است محرز نشده باشد بلکه عرض حال بر حاکم کافی است چنانچه او معلوم کند مقصود چیست . و قاضی را هیچ کدام از این امور نمی رسد .

[دهم - آن که او را می‌رسد که شهادت همه گواهان را بشنود اگر چه معلوم الحال نباشند و قاضی را نرسد که جز شهادت گواهان عدل بشنود.]

و چون مرافعه پیش حاکم دیوان مظالم برسد اگر قراین صدق مدعی باشد مثل آن که با او قبالة مسجل باشد به گواهان عدل، مصلحت چنان باشد که یا گواهان را پیش خود خواند و گواهی طلبد یا مدعی علیه را انکار و تخویف کند. و اگر گواهان غایب باشند اول مدعی علیه را بترساند و تهدید و تخویف کند، باشد که به قوت هیبت و سیاست مدعی علیه اقرار نماید و از انکار باز آید، و اگر نشود فرماید که گواهان را حاضر گردانند اگر بر ایشان مشقتی زیاده نباشد و فرماید که مدعی علیه را به موکل سپارند و کفیل بر او بگیرند و اگر مصلحت در آن بیند ملک را بسپارد تا حقیقت معلوم شود. و اگر از گواهان گشاد نشود شاید که چنان که مذهب مالک است از مدعی علیه استفسار نماید که چگونه این ملک به دست آورده‌ای؟ و تخویف و تهدید بسیار به حسب مصلحت نماید، و اگر چه به مذهب شافعی و ابی حنیفه جایز نیست، چه حاکم مظالم را می‌رسد به مصلحت عمل به آن چه جایز است نماید و لازم نیست که اقتضای بر واجب کند، به خلاف قاضی که او را عمل به جواز جایز نیست و نظر او مخصوص به واجب است و اگر عمل به غیر مذهب امام خود کند اصح آن است که او را روا نیست به خلاف حاکم مظالم که او را جایز است.

و اگر گواهان حاضر باشند و تزکیه نرفته باشد باید که تفحص احوال ایشان کند، و اگر مرده باشند و معلوم الحال نباشند باید که تخویف مدعی علیه نماید و از سبب ید باز پرسد و از همسایگان و نزدیکان و اهل خبرت تحقیق نماید. و اگر

خط مدعی علیه باشد مطابق دعوی مدعی، و مدعی علیه معترف باشد که خط اوست بعضی حکام الزام او را واجب دانسته‌اند چنان که مذهب مالک است و بعضی جایز نداشته‌اند و گفته‌اند «الخط لا ینطق»، و تحقیق آن است که اگر حاکم مظالم عمل به آن نماید و الزام او کند این حکم منفذ باشد. و اگر گوید که این خط من است لیکن هنوز مال به من نرسیده، حواله به متوسطان و تخویف مناسب باشد. و اگر گوید خط من نیست و امتحان کنند و مشابه خط او باشد بعضی حکم بر او کنند و بعضی جایز ندارند و لیکن محل تخویف و تهدید بلیغ باشد. و اگر دفتر محاسبه مدعی یا مدعی علیه موافق دعوی باشد تخویف و ظن قوی لازم آید، و اگر دفتر مدعی علیه باشد و معترف شود که خط اوست همان حکم اول را دارد بلکه اعتماد و وثوق بر آن بیشتر باشد. [و همچنین] اگر خط دیگری باشد که معتمد بود و به صحت [رسد].

و حقیقت آن که به واسطه نابودن دیوان مظالم بسی حقوق مسلمانان ضایع می‌شود و اهل تزویر استیلاء بر حقوق و اموال مردم می‌کنند، و چون بر قاضی عرض کنند اولاً عدول که اکثراً غیر عدولند در تحریر دعوی می‌پیچند و گاه است که مدتی مدید به واسطه آن که می‌گویند که دعوی محرر نیست و حیل و تزویر بسیار می‌کنند به تعویق می‌افتد، و بعد از آن که از این مرتبه گذشت و گواه گذرانیدند در صیغه شهادت می‌پیچند و دقیقه‌ها و حیل‌ها انگیز می‌کنند و استفتاء می‌کنند که این صیغه تمام نیست و مدتی مدید در تأخیر و تسویف می‌اندازند، و اگر این ورطه خلاص شدند در تزکیه می‌پیچند و مدتی مدید بدان مشغولند و در عبارت گواهی تزکیه همان حیل و تزویرات در کار است، و اگر از این نیز خلاص

شدند دست در جرح می‌زنند و گواهان بر جرح می‌گذرانند و باز ترکیه گواهان جرح و جرح جرح و همچنین الی حیث لا یقف . چنان که گاه می‌باشد که جزوی مرافعه مدت‌ها در میان است و فیصل نمی‌یابد به مرتبه‌ای که متخاصمان ملول و بیزار می‌شوند ، و اگر قضیه دعوی جنائی باشد مقصود مطلقاً فوت می‌شود . و این مفاسد همه به سبب عدم توجه حاکم دیوان مظالم است چه اگر حاکم عادل بی غرض به طریق احکام دیوان مظالم نظر کند اکثر آن است که به یک مجلس رفع خصوصت می‌شود و حق ظاهر می‌گردد . و این فقیر بسیار از این جنس مشاهده کرده که مدتی مرافعه در محاکم معوق بوده و به یک لحظه که بعضی حکام صاحب احتشام متوجه شده‌اند مقطع یافته و حق ظاهر شده . زیرا که زمانه فاسد است و اکثر مردم خوف خدای تعالی ندارند لیکن از حاکم صاحب سیاست می‌ترسند و چون می‌دانند که او متوجه تحقیق حال است تزویر و حيله کمتر می‌کنند و حق ظاهر می‌شود .

در بعضی کتب حنفیه مسطور است که عصام بن یوسف که یکی از ائمه حنفیه بوده در مجلس بعضی حکام حاضر بود و شخصی را آوردند و نسبت دزدی به او می‌کردند و او منکر شد . عصام مذکور حکم کرد که مدعی گواه بیاورد و اگر او را گواه نباشد سوگندی بر منکر باشد که این دزدی نکرده . حاکم قبول نکرد و گفت به حجاب و قوام که تازیانه و عقابین بیاوردند . چون حاضر کردند و ده تازیانه زدند اقرار کرد و رفت و آن چیزها را که دزدیده بود بعینها آورد و تسلیم مالک کرد و عصام منفعل شد و تعجب نمود .

و سرّ این آن است که حق سبحانه و تعالی چون زمام مصالح بندگان خود در کف کفایت بعضی نهاد و ایشان را حاکم ایشان ساخت از آن جا که کمال عنایت

اوست به حکم «اریاب الدول ملهمون» حکام را به الهامی مخصوص می‌دارد تا نظم مصالح آن طایفه بر دست و زبان ایشان جاری شود و از ایشان صورت‌های غریب که از دیگری ظاهر نمی‌شود مشاهده گردد . شافعی فرموده که سخن سلاطین را سهل بدانید که سخن ایشان از زبان دولت صادر می‌شود .

و از جمله آن چه این فقیر خود مشاهده کرده آن است که در بعضی ولایات شیراز حقت بالاغزاز خونی واقع شده بود و این صورت را نوشته ، به دست شخصی به حاکم شیراز فرستادند . چون نظر حاکم بر آن شخص افتاد و بعضی کلمات او استماع کرد در خاطر او در آمد که این شخص که این صورت باز نموده و این معنی به عرض رسانیده قاتل است و این صورت از او صادر شده . بعد از آن که تحقیق کردند همچنان بود که حاکم تحدس و تفرس کرده بود .

و همچنین در جوار این فقیر عورتی بود که قرض به مردم دادی و زنی را به او چیزی دادنی بود و با او گفته که شخصی می‌خواهد که تو را به نکاح در آورد . او چنان که رسم زنان باشد آنچه از حلی و البسه داشته پوشیده و شب به خانه آن زن رفته ، و او مردی را انگیز کرده بود که او را بکشد و خود و دختری که داشته اتفاق کرده‌اند و آن عورت را به قتل آورده . و کسی بر این معنی مطلب نبود تا معلوم شد که در آن محله که آن زن می‌بود مرده‌ای را در چاه انداخته‌اند . چون تفحص نمودند ایشان منکر شدند . بعد از آن مادر و دختر را در زندان سپردم و جدا جدا طلبیدم و استفساری چند کردم تا معلوم شد که ایشان به شرکت مردی این فعل کرده‌اند . آن مرد بعد از طلب انکار به جد می‌کرد ، بعد از آن که او را تخویف به تعذیب کردند بی آن که به عمل آورند اقرار مفصل کرد چنان که هیچ قید از آنچه می‌باید اهمال نکرد و به قصاص رسیدند .

دیگر شخصی از حفاظ کازرون به بعضی ولایات شیراز رفته بود و چنان که معهود این طایفه می‌باشد به در یوزه و غیره چیزی چند حاصل کرده و در آخر روز دو شخص را به کرایه گرفته که او را بر عیسوی سوار کنند و به شیراز رسانند. بعد از آن چند روز گذشت و این شخص پیدا نبود، و از این مکاریان تفحص می‌نمودند می‌گفتند که ما او را به سر بند امیر رسانیدیم و رها کردیم چه در آنجا مردم ساکنند و شب هنگام بود و در آنجا ماند و نمی‌دانیم که به کجا رفت. چون ایشان را به مجلس حاکم حاضر کردند به همین مضمون تقریر می‌نمودند. چون حکم رفت که ایشان را تعذیب نمایند تا راست گویند یکی از ایشان که پیرتر بود بی تعذیب حقیقت حال باز نمود و اقرار مشروع کرد که ما هر دو به اتفاق این کار کردیم، و آن یکی که جوان بود انکار می‌کرد. بعد از آن متوجه تعذیب او شدند به اندک تعذیبی او نیز اقرار تفصیلی کرد چنان که تمام قیود مرعی بود و به قصاص رسیدند.

و دزدان که در اول منکر بودند و آخر به اندک سیاستی که حاکم فرموده حق ظاهر شده و مال باز داده‌اند و به سیاست رسیده‌اند بسیار است. از جمله در جرون چیزی از کسی دزدیده بودند و در میان جمعی که متهم بودند شخصی که تمامت رمضان به قرائت قرآن مشغول بود. فقیر را در خاطر بود که از او مثل این صورت صادر نشده باشد و در این باب رقعهای به عسسان نوشت که او را تعذیب نکنند. تا رسیدن رقع ظاهر شده بود که این کار او کرده، و اکثر آن چه دزدیده بود باز پس آورد و سپرد.

غرض از تمهید این مقدمات آن که حکم دیوان مظالم حکم شرع است و بر سلطان واجب است که یا خود متصدی آن شود چنان که بعضی خلفا کرده‌اند یا آن

که رجوع به یکی از امرای عادل صاحب سیاست بی طمع فرماید، و اگر تهاون در این نماید آثم باشد. و هر کس که گوید این نوع حکم مشروع نیست نا مشروع گفته باشد و نسبت اکابر ائمه به خطا کرده باشد و مستحق تعزیر بلیغ باشد بلکه در خطر کفر، چه به طریقی که سابقاً مذکور شد این نوع حکم از حضرت رسالت پناه ﷺ و خلفاء و ائمه منقول است و به ثبوت رسیده پس طعن در آن موجب کفر باشد. نعوذ بالله منه.

پس لایق آن است که حضرت سلطنت شعاری به نفس خود تحقیق احکام دیوان مظالم فرماید و بی پروایی را دخل ندهد و به حوالت به دیگران اکتفا نفرماید که روز قیامت از او سؤال خواهد رفت و حوالت به دیگران عذر نمی‌شود. و این احکام را که محض حکم شرع است به عمل آورد و آن را مطموس نسازد و بعضی ائمه کشف و تحقیق گفته‌اند که مهدی موعود مدار احکام بر آن خواهد نهاد. اللهم و فقه و سایر ولایة الاسلام لاجراء الاحکام و نظم مصالح الانام.